

کودکان در جریان رشد خود، یک سلسله نگرشها والگوهای رفتاری را فرامی گیرند که شبیه نگرشها والگوهای رفتاری والدین خود است. این شباهت فرزند باپدر و مادرگاهی به قدری چشمگیر است که حتی در راه رفتن، اطوار و زیروبم صدا نیز مشاهده می شود. به همین خاطر است که می گوئیم کودک با پدر و مادرش همانند سازی می کند. در حقیقت همانند سازی یکی از مکانیزمهای سازگاری است که فرد به وسیله آن رابطه عمیقی را با خانواده، گروه و جامعه ای به منظور بالابردن مقام خود برقرار می کند. به عبارت دیگر به وسیله آن، قدرت او از قوت دیگران سرچشمه می گیرد. ناگفته پیداست که همه افراد بشر، مکانیزم همانند سازی را تا اندازه ای به کار می برند. مثلاً طفل خود را با مادرش همانند می سازد و یا اینکه پسر کوچکی قدرت پدرش را به رخ دیگران می کشد و به همین

همانندسازی چیست؟

سعادت عنبرزاده



منوال تمام افراد بشر خود را به نحوی با شخصیت‌های معروف و یا مؤسسات معتبر، تیمهای ورزشی و باشگاههای سرشناس همانند می سازند و بدین وسیله احساس برتری و بزرگی می کنند.

گاهی اوقات دیده می شود افرادی که اعتماد به نفس کافی ندارند به گرد شخص مقتدری جمع شده، از قدرت او احساس توانمندی و اعتماد به نفس می کنند و حتی گاهی نیز افرادی که با شخص محبوب همانند سازی می کنند از خود وی افراطی تر می شوند. البته باید توجه داشت که در چنین صورتی، احتمال می رود که این قبیل افراد احساس بیهودگی کنند. در اجتماعات نیز، افراد از اینکه شخص مشهور و موفقی داشته باشند، احساس غرور و افتخار می کنند و از این که فرد پرارزشی در میان آنهاست به خود می بالند.

فروید معتقد بود که همانند سازی یکی از مکانیزمهای دفاعی روانی است که برای سازگاری بهتر فرد به کار می رود. این مکانیزم به طور ناخودآگاه صورت می گیرد و شخص به وسیله آن سعی می کند خود را جانشین شخص دیگر و یا کاملاً شبیه او سازد؛ زیرا این عمل در رشد و توسعه شخصیت انسان اهمیت زیادی دارد و مخصوصاً در ساخته شدن "سوپرایگو" (وجدان) نقش مهمی را ایفاء می کند. به عقیده فروید اگر همین عمل به توسط خودآگاه صورت بگیرد، تقلید نامیده می شود.

اما بعضی از روان شناسان نظریه فروید را مبنی بر این که همانندسازی فرایندی ناخودآگاه است، مورد انتقاد قرار داده اند. این عده معتقدند که کودکان و نوجوانان باتمام ویژگیهای یک الگو همانند سازی نمی کنند. به طور مثال



یک پسر ممکن است از نظر مهارتهای اجتماعی با جای پای پدر بگذارد ولی از لحاظ شوخ طبعی، رفتاری مشابه دوست خود داشته باشد و خصوصیات اخلاقی پدر را مورد تأیید قرار ندهد. به عبارت دیگر این عده از روان شناسان همانندسازی را نوعی یادگیری می دانند که در طی آن کودکان و نوجوانان آن دسته از رفتارهایی را مورد تقلید و همانند سازی قرار می دهند که به خاطر انجام آن پاداش دریافت کرده اند. بر طبق این نظریه همانند سازی فرایندی است مستمر و دائمی که در طی آن خصوصیات و تمایلات فرد تحت تأثیر تجارب مستقیم و تجارب جانشینی وی قرار می گیرد. اما صرف نظر از تعاریف مختلفی که در مورد همانند سازی شده است همه آنها در اینکه



همانند سازی فرایندی احساسی در اجتماعی شدن کودکان و نوجوانان به حساب می آید، اتفاق نظر دارند.

باتوجه به این مطالب می توان به نقش مهم و حیاتی الگوهای مختلف اجتماعی در شکل گیری و بروز تمایلات، نگرشها و رفتارهای کودکان و نوجوانان پی برد و از آنجا که هر فرد اولین و بیشترین برخورد را در زندگی با والدین خود دارد، می توان والدین بویژه والد همجنس را به عنوان منبع اصلی همانند سازی به حساب آورد.

همانند سازی تحت عنوان مکانیسم درونی- سازی هم ذکر شده است. باید در نظر داشت که کودکان و نوجوانان بادرونی ساختن ویژگیهای والدین، برادران و خواهران (بویژه همجنس)، مربیان، پیشوایان مذهبی، دوستان و دیگران، خود را به صورتی ناخودآگاه با آنان همانند می کنند.

عوامل مؤثر در همانند سازی

بسیاری از خصایص و ویژگیها به نحوی است که ارتباطی با الگویابی جنسیتی ندارد. برای مثال شرح طبیعی، صمیمیت و امانت از جمله ویژگیهایی است که بین زن و مرد مشترک است و کودکان ممکن است آنها را از هر یک از

والدین خود بیاموزند، بدون آنکه نقشهای جنسیتی فرهنگ خود را نادیده گرفته باشند. اما برآستی چه عواملی منجر به همانند سازی کودکان و نوجوانان می شود؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، عواملی را که منجر به همانندسازی می شود می توان به سه دسته تقسیم کرد. البته باید در نظر داشت که عوامل دیگری نیز ممکن است در ایجاد همانند سازی دخالت داشته باشند.

بر اساس مطالعات مختلفی که انجام گرفته، مشخص شده است بزرگسالانی که گرم و نوازشگرند بیشتر مورد تقلید و همانند سازی قرار می گیرند تا کسانی که فاقد چنین خصوصیتی هستند. طی این مطالعات روشن شد، پسرانی که در آزمونهای فرهنگی، نمره بالایی را کسب کرده اند، رابطه گرمتر و مهرآمیزتری با پدرانشان داشته اند تا پسرانی که نمره پایین تری را در این آزمونها به خود

اختصاص داده اند. همچنین دخترانی که بر طبق ارزیابیها دارای خلق و خوی زنانه بوده اند، رابطه گرمتر و محبت آمیزتری با مادر خود داشته اند تا دخترانی که نمره پایین تری را در این ارزیابیها کسب کرده اند.

دومین عامل اساسی که منجر به همانند سازی می شود وجود بزرگسالان قدرتمندی است که محیط کودک و یا نوجوان را کنترل می کنند. به طور مثال بر اساس مطالعات انجام گرفته، مشخص شده است دخترانی که مادرانشان نقش غالب را در خانواده دارند، بیشتر با مادر خود همانند سازی می کنند تا با پدرانشان. همچنین در خانواده هایی که خواهران بزرگتر وجود دارند، برادران کوچکتر بیشتر نقشهای زنانه را از خود نشان می دهند و برعکس در خانواده هایی که برادران بزرگتر وجود دارند، دختران کوچکتر بیشتر نقشهای مردانه و خشن را از خود بروز می دهند.





والگو وجود دارد، درحالی که تقلید این ویژگی را ندارد. از دیگر خصوصیات مهم درهمانند سازی، ادراک کودک از شباهت بین خود والگوست. وقتی که کودک به این شباهت پی برد، سعی می‌کند که خود را با سایر خصوصیات الگو، مانند گرمی، قدرت، توانایی، موقعیت اجتماعی و سایر رفتارهای وی نیز همانند سازد. زیرا کودک چنین استنباط می‌کند که باهمانند سازی با الگو می‌تواند جایگاه اجتماعی او را نیز کسب کند. این دیدگاه ممکن است منجر به تأثیرات جانبی خاصی شود و ارزشهای اجتماعی و یا ضد اجتماعی به همراه داشته باشد. مثلاً اگر کودک پدر جنایتکار موفق‌تری داشته باشد، ممکن است با ارزشهای او همانند سازی کند و رفتار او را الگو و سرمشق خود قرار دهد.

عده‌ای از روان‌شناسان نیز معتقدند که بین تقلید و همانندسازی تفاوت اساسی وجود ندارد. اما غالب روان‌شناسان صرف نظر از

سومین عامل مهم و اساسی درهمانند سازی به ادراک کودک و یانوجوان از شباهتهایی که بین خود والگوی منتخب خویش می‌بیند، بستگی دارد. هر قدر کودک و یانوجوان خود را شبیه‌تر به یکی از والدین و یا بزرگسالان دیگر بباید، به همان اندازه بیشتر احتمال دارد که با چنین اشخاصی همانند سازی کند.^۴

فرق تقلید و همانند سازی

عده‌ای از روان‌شناسان معتقدند که بین تقلید و همانندسازی تفاوت کلی وجود دارد. آنان تقلید را صرفاً تکرار و اکنشهای مشخص و قابل مشاهده دیگران می‌دانند در صورتی که همانند سازی را فرایندی قلمداد می‌کنند که در طی آن کودکان الگوهای کلی و گسترده‌تر تفکر و رفتار را درونی می‌کنند. به عبارت دیگر همانند سازی کودک با فرد بخصوص، نشان می‌دهد که چه پیوند عاطفی شدیدی بین کودک

آنان، رفتارهای مختلف را یاد می‌گیرند. به تعبیر دیگر پسرها و دخترها از همان اوایل کودکی به خاطر رفتارهای مختلف به پاداش و یا تنبیه می‌رسند و به این طریق از راه مشاهده دیگران نقشهایی را که از زنان یا مردان انتظار می‌رود، می‌آموزند. این نظریه پردازان همانندسازی و تقلید را یکی می‌دانند و می‌گویند که تقلید از والدین تنها یکی از چندین طریقی است که کودکان به کمک آن رفتاری را که فرهنگشان از زنان و مردان انتظار دارد، می‌آموزند. همچنین کودکان برای آموختن انتظارات جامعه شان امکانات زیادی دارند، از جمله وسایل ارتباط جمعی، خواهران و برادران، دوستان، معلمان، پیشوایان مذهبی و سایر بزرگسالان.^۵

پاورقیها:

1 - FREUD

2 - ERIK FROMM

۳ - سیاسی، علی اکبر، نظریه های شخصیت، صفحه ۱۵۱

۴ - ریثان، اتکینسون و دیگران، زمینه روان-شناسی، صفحه ۱۶۷

۵ - هنری ماسن، پاول و دیگران، رشد و شخصیت کودک، صفحه ۴۰۵

اینکه کدام طرف بحث را بگیرند متفق القولند که غالب آنچه کودکان از مشاهده والدین و سایر بزرگسالان می‌آموزند چیزی فراتر از تقلید رفتار است. در ضمن همانندسازی و تقلید می‌تواند تأثیرات دراز مدتی داشته باشد که در طی آن ممکن است کودک رفتار والدین و سایر بزرگسالان را مشاهده کند و اخلاقی را درونی سازد، ولی تاماها و یا حتی سالها بعد موقعیتی برای به کار بردن آن آموخته یا رفتار مشاهده شده را پیدا نکند. برای مثال کودکان خردسال با دیدن والدین و سایر بزرگسالان بسیاری از نقشها را می‌آموزند و در بازیهای خیالی خود غالباً نقش مادر، پدر یا راننده قطار و نقشهای دیگری را که زمانی آموخته‌اند، بازی می‌کنند، ولی نتیجه این یادگیری تازمانی که کودک بزرگ شود و خودش پدر یا مادر شود و شغلی داشته باشد، معلوم نمی‌گردد.

الگویابی جنسیتی

نظریه های زیادی در این زمینه وجود دارد که در اینجا ما به دو تای آنها اشاره می‌کنیم: اول اینکه روانکاوان معتقدند کودکان الگویابی جنسیتی را از طریق فرایند همانندسازی با پدر و مادر از سن ۴ یا ۵ سالگی آغاز می‌کنند. به عبارت دیگر آنان خصوصیات شخصیتی زنانه یا مردانه والدین را درونی ساخته، بسیاری از ارزشها و خصوصیات آنان را کسب می‌کنند. نظریه دوم مربوط به نظریه پردازان یادگیری اجتماعی است که معتقدند رفتار الگویابی جنسیتی از طریق همان فرایندهایی آموخته می‌شود که رفتارهای دیگر آموخته می‌شوند. یعنی از طریق شرطی شدن وسیله ای و مشاهده